

گویشهای بومی و کردی کرمانشاهی

میرجلال‌الدین کزازی

زبانها و گویشهای بومی ایران که در سراسر این سرزمین پهناور پراکنده‌اند، گنجینه‌های فرهنگی را می‌سازند که می‌توان از دیدگاههای گوناگون آنها را کاوید و گوشه‌هایی تاریک و ناشناخته از فرهنگ و تاریخ ایران را از پرده پوشیدگی بدر کشید و آشکار ساخت. این زبانها و گویشها پیشینه‌های زبان و فرهنگ ایران را بازمی‌تابند و باز می‌نمایند. از این روی، ارج و ارزشی بسیار دارند؛ و به هر روی، در پاسداری از آنها می‌باید کوشید. زیرا با از میان رفتن یکی از این زبانها یا گویشها، پاره‌ای گرانسنگ از پیکر فرهنگ این سرزمین از میان خواهد رفت. بر گزاف نیست اگر بر آن باشیم که در این زبانها و گویشها نمود و چهره‌ای از ایران کهن را به شیوه‌ای باز می‌توانیم یافت و باز می‌توانیم شناخت. زیرا زبان بستر اندیشه‌ها و آینه فرهنگ است. اندیشه‌ها، باورها، آیینها، رسم و راههای اجتماعی، هنجارها و شیوه‌های زیستی در زبان باز می‌تابند؛ کندوکاو در زبان تنها از دید زبانشناسی انجام نمی‌گیرد؛ از دیدگاههایی دیگر چون: باورشناسی، جامعه‌شناسی، مردمشناسی نیز زبان را می‌توان کاوید و یافته‌هایی ارزشمند از آن فراچنگ آورد. از آنجا که زبانها و گویشهای بومی در درازنای زمان کمتر دیگرگونی پذیرفته‌اند، هنوز ویژگیها، هنجارها و ساختهای کهن فرهنگی و زبانی را در خود نهفته می‌دارند. هر زبان یا گویش بومی چشم‌اندازی پهناور از پیشینه‌های فرهنگ را در برابر ما می‌گسترده. ما با

پژوهشهای دانشورانه در آنها می‌توانیم به صدها و گاه هزاران سال پیش از تاریخ و فرهنگ خویش بازگردیم؛ و هنجارها و ارزشهای فرهنگی را در آن گذشته‌های دور بررسی و بکاویم. این زبانها و گویشها، از دید دیرین‌شناسی فرهنگی، نیک به کارمان می‌توانند آمد. زیرا زمینه‌هایی زنده و پویا را در پژوهشهای دیرین‌شناسی در برابرمان می‌گسترند؛ چه آنکه ارزشها و هنجارهای فرهنگی که زبان آنها را بازمی‌تابد هنوز در میان سخنگویان بدان زبان زنده است؛ و در زندگانی آنان کارایی و کارسازی دارد. زمینه‌های پژوهش در زبان، از دید فرهنگ‌پژوهی و دیرین‌شناسی، چون دانشهای باستانگرایی دیگر از گونه باستانشناسی، افسرده و فرو مرده نیست. از این روی، هر واژه‌ای هر هنجار و آئینی در زبان رشته پیوندی است که ما را به گذشته‌های دور باز می‌پیوندد. هر نشانه‌ای در زبان یادگاری است که از دیرینه‌ها بر جای مانده است. اگر واژه‌ای، نشانه‌ای در زبان و گویشی بومی از میان برود، پاره‌ای ارزشمند از پیکر فرهنگ ما از میان رفته است که هرگز دیگر بار فرادست نخواهد آمد. آری! هر زبان و گویشی بومی ما را با هزاران رشته به گذشته‌ها مان، به نیاکانمان می‌پیوندد. گسستن هر رشته‌ای، هر چند خرد و باریک از این رشته‌ها دریغی است بزرگ. زیرا بدین سان پیوندی که ما را به پیشینه‌ها و ریشه‌هایمان می‌پیوندد از دست رفته است.

پاسداری از گویشها و زبانهای بومی، این کانونها و گنجینه‌های فرهنگی به ویژه در این روزگار که روزگار ابزارهای پیشرفته است و رسانه‌های گروهی کاربرد و دامنه‌ای بس گسترده یافته‌اند و تا به دورترین روستاها راه جسته‌اند، به گونه‌ای بایستگی و ناگزیری بدل شده است. زبان رسمی و همگانی، بر بال موجهایی از آواها و نگاره‌ها، به هر سوی دامان می‌گسترد و هر گوشه‌ای را فرو می‌کاود؛ بی‌گمان، از این کارگزیر و گریزی نیست؛ و گسترش زبان ملی بایستگی

روزگار ماست. اما در کنار آن، برای پاسداشت گویشها و زبانهای بومی که بدین سان سر در نشیبِ نابودی می‌نهند، می‌باید دامان تلاش بر کمر زد و دست همت از آستین بدر آورد. زیرا چنانکه نوشته آمد هر کدام از آنها پاره‌ای از پیکر فرهنگ است و زمینه‌ای سرشار و پربرابر، پژوهشهای گوناگون دیرین شناسی را.

یکی از این زمینه‌های پژوهشی، پژوهشهای زبانشناختی از دید تاریخی است. در بسیاری از زبانها و گویشهای بومی گذشته‌های زبان دری را می‌توان یافت. با بررسی این گویشها و زبانها می‌توان دگرگونیهایی را که در درازنای زمان در زبان شکرین و دلاویز دری پدید آمده است، یافت و بازنمود و گزارد. زبان دری، از آنجا که زبانی دیوانی و همگانی بوده است و زبان دانش و ادب، در هزارسالی که از کاربرد آن چونان زبانی ملی و فراگیر می‌گذرد، پویه‌ای پایا داشته است و دیگرگونیهایی بسیار یافته است؛ لیک زبانها و گویشهای بومی که بیشتر در فرهنگهایی بسته و تباری رواج و روایی داشته‌اند، در کنار آن، کمتر دیگرگون شده‌اند. از این روی، پیشینه‌های پارسی دری را در این زبانها و گویشها به آسانی بازمی‌توان یافت و نشان می‌توان داد. گاه به واژگان و کاربردهایی بس کهن در این گویشها و زبانها باز می‌خوریم.

خانواده‌ای گسترده و پرشمار از زبانها و گویشهای بومی ایران گویشها و زبانهای کردی است که گنجینه‌ای گرانسنگ را در پژوهشهای دیرین‌شناسی فراپیش پژوهندگان می‌نهد. ما، در پی، نامها و واژگانی را در گویش کردی کرمانشاهی نمونه‌وار برمی‌رسیم؛ و دیرینگی آنها و پیوندشان را با زبانهای کهن ایرانی باز می‌نماییم:

۱- **مانگ:** در کردی ماه «مانگ» خوانده می‌شود؛ این ساخت به ساخت اوستایی واژه، «ماونگه» Mawngn نیک نزدیک است. این واژه در پهلوی نیز

ماه است؛ و ساختی کهنتر از آن در سانسکریت «ماس». در بیتی از عنصری که رضاقلیخان هدایت آنرا در «انجمن آرای ناصری» آورده است، واژه مانگ به کار برده شده است:

به گرمی بدیشان یکی بانگ زد؛ کز آن بانگ تب لرزه بر مانگ زد^(۱)

۲- وچکه: «وچکه» Vacka در کردی به معنی «بچه» است. وچکه ساختی کهنتر است از بچه و نزدیک به ساخت پهلوی این واژه که «وچک» Vacak است. چنان می‌نماید که واژه «بیچک» در کردی که به معنی کوچک است ساختی دیگر از این واژه می‌باشد. بیچک ساختی میانین می‌تواند بود، در میانه «وچک» پهلوی و «کوچک» پارسی دری؛ زیرا «و» در پهلوی، پیش از آنکه به «گ» دیگرگون شود، به «ب» بدل می‌گردد. نمونه‌هایی بسیار از این دگرگونی می‌توان آورد؛ از آن میان: «وراز» ← «پراز» ← «گراز»؛ یا: «ویشتاسب» ← «پشتاسب» ← «گشتاسب»؛ یا: «ویروستن» ← «برویدن» ← «گرویدن»؛ یا «ویش» (= زرداب؛ زهر) ← «بیش» ← «گیش»^(۲)

۳- ماسی و آسن: در کردی، «آسن» به معنی آهن است و ساخت کهنتر آن. در پهلوی نیز، این واژه آسن asen است. در کردی، «ماسی» نیز به معنی ماهی است و ساخت کهنتر آن. این واژه در پهلوی «ماهیک» mâhik است و در اوستایی «ماسیه» masya. واژه «س» در دگرگونی به «ه» بدل می‌شود؛ چنانکه در این نمونه‌ها می‌بینیم: وناس ← گناه؛ یا: گاس ← گاه؛ یا: آگاسیه ← آگاهی. در کردی، ساختهای کهنتر در بسیاری از واژگان هنوز برجای مانده است. نمونه‌ای

۱- بازآورده از برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۱، ج ۱/۴، ۱۹۵۰، پانوش.

۲- چنان می‌نماید که واژه «ورسی» در کردی به معنی گرسنه نیز ساختی کهنتر از این واژه را نشان می‌دهد. گرسنه در پهلوی دو ساخته «گورسنگ» gurlsnak و «گورسک» gursag و «گوشنک» gušnak به کار برده شده است.

دیگر در کردی «زواس» است که در پارسی دری روباه شده است؛ در پهلوی، این واژه «روپاس» ropas و «روپاه» ropah است. گاه هر دو ساخت کهنه و نو در دوره‌هایی از پارسی دری روایی داشته است؛ مانند: «خروس» و «خروه»؛ یا: «آماس» و «آماه».

۴- پخشه: «پخشَه» در کردی، به معنی پشه است و ساخت کهنتر آن؛ می‌توان انگاشت که ساخت پخشه ساختی است میانین از ساخت کهنتر واژه «پخشک» و ساخت نوین آن در پارسی دری، «پشه». در زبانهای ایرانی، «خ» ساکن پیش از «ش» در دگرگونی واژه می‌افتد. نمونه‌ای دیگر از آن در گویش کردی کرمانشاهی، «بش» است که ساختی است دیگرگون شده از «بخش» و به همان معنی است. نمونه‌هایی دیگر از این دگرگونی را در «آتخش» ataxš در پهلوی می‌یابیم که به «آتش» در پارسی دری دیگرگون شده است. استاد فرزانه توس فرموده است:

ز رستم دل نامور گشت خوش؛ نزد نیز بر دل ز تیمار تش.^(۱)

نیز در «وَحْش» که نام شهری بوده است در وراز رود (ماوراءالنهر)؛ سخنور کهنی، شاکر بخاری در بیتی گفته است:

به گامی، شمرد از ختا تا ختن؛ به یک تک، دوید از بخارا به وِخْش^(۲)

«خ» در وِخْش افتاده است؛ و این نام به «وش» دیگرگون شده است؛ «وشی»

نام گونه‌ای دیبای گرانبها بوده است که در این شهر بافته می‌شده است:

وشی... منسوب به وش را گویند؛ و آن شهری است از ترکستان؛ قماش لطیفی

هم هست که در همان شهر می‌بافند؛ و به تشدید ثانی هم به نظر آمده است.^(۳)

۱- واژه‌نامهک، نوشته عبدالحسین نوشین، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۲۱

۲- لغت فرس اسدی توسی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری ۶۸/۱۳۵۶

۳- برهان قاطع، ج ۴/۲۲۸۷

خسروی، سخنوری کهن گفته است:

روی وشى وار کن به وشى ساغر؛ باغ نگه کن که چگونه وشى وارا است^(۱)
۵- بیوسیدن: «بیوسیدن» واژه‌ای کهن است به معنی درنگ کردن، چشم داشتن و امید بردن:

بیوسیدن: بر وزن خموشیدن به معنی امید داشتن و امیدوار گردیدن و طمع کردن و چاپلوسی نمودن باشد.^(۲)

این فعل هنوز در کردی زنده است؛ به ویژه ساخت امری آن «بُوس» به معنی «درنگ کن؛ چشم دار؛ منتظر باش» فراوان به کار برده می‌شود. عنصری در بیتی گفته است:

نکند میل بی‌هنر به هنر؛ که بیوسد ز زهر طعم شکر!^(۳)

اسدی توسی نیز در «گرشاسنامه» خود، از این فعل واژه «نابیوسان»، در معنی ناخواسته و غیرمنتظره را، بدین سان به کار برده است:

برآمد یکی نابیوسان نبرد؛ که دریا همه خون شد و دشت گرد^(۴)
 نیز «استاد» از این فعل در شاهنامه «بیوسنده» را چنین در بیتی به کار گرفته است:
 ... که هرگز نبیند تنم جز زره؛ بیوسنده و برفگنده گره

۶- تاسه: تاسه واژه‌ای است کهن، در معنی بی‌تابی و بیقراری و آرزو و ویار زنان آبستن؛ ساخت دیگر این واژه «تلّواسه» است:

تاسه: بر وزن کاسه، به معنی اندوه و ملالت باشد؛ و به معنی اضطراب و بیقراری هم هست؛ و تیره شدن روی را که از غم و الم به هم رسیده باشد؛ و فشارش و فشردن گلو به سبب سیری یا ملال و اندوه؛ دیگر میل به خوردنی و خواهش به

۲- برهان قاطع، جلد نخست | ۳۴۲
 ۴- واژه‌نامهک | ۹۸

۱- لغت فرس | ۱۷۹
 ۳- لغت فرس | ۶۱

چیزی را گویند؛ و این حالت بیشتر زنان آبستن و مردان تریاکی رادست دهد...^(۱)
مولانا جلال‌الدین در بیت‌هایی از غزل‌های خویش فرموده است:

ای مزاجت سرد! کو تاسه دلت؟ اندرین گرمابه تا کی این قرار؟^(۲)

بگرفت تو را تاسه و حال تو چنان است، کز عجز تو در تاسه حمام بمانی^(۳)

زین کیسه و زان کاسه نگرفت تورا تاسه؟ آخر نه خرکوری؛ بر گرد چه می‌گردی؟^(۴)
«تاسه» هنوز در گویش کرمانشاهی، در معنی خواست پرشور و آرزو زنده است و کاربرد دارد؛ گاه نیز در معنی «ویار» که در این گویش، «بیزه» نیز خوانده می‌شود به کار می‌رود.

۷- پَس: «پَس» در کردی، به معنی گوسپند و چهارپا، به کار برده می‌شود. این واژه در پهلوی نیز در همین ساخت، «پَس» Pas به کار می‌رفته است. دارنده گوسپند و دام، در این زبان، «پَسومند» (=پسمند) Pasomand خوانده می‌شده است.

از همین واژه، در شاهنامه، واژه «بسودی» یا «پسودی»، در معنی دامدار کشاورز، آورده شده است. جمشید جم مردمان را به چهار گروه کرد: ۱- «آرتوریان» (=آذریان): پیشوایان دین ۲- «رتشتاران» (کوتاه شده «رتشتاریان» و «ارتشتاریان»^(۵)): سپاهیان ۳- «بسودیان»: دامداران و کشاورزان ۴- «اهتوخوشی» (=نیک‌کوشایان): پیشه‌وران و دست‌ورزان شهری.

«استاد» در باره «پسودیان» فرموده است:

-
- ۱- برهان قاطع، ج نخست / ۴۵۹
 - ۲- کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی روانشاد بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر ۱۳۰۱/۳ ج ۱۰/۳.
 - ۳- همان، ج ۱۷/۶
 - ۴- همان، ج ۲۸۷/۵
 - ۵- برهان قاطع، جلد ۴/۲۲۲۷، پانوش نیساری.

بسودی سه دیگر گُره را شناس؛ کجا نیست از کس بر ایشان سپاس
 بکارند و ورزند و خود بَدروند؛ به گاه خورش؛ سرزنش نشنوند.
 ز فرمان تن آزاده و ژنده پوش؛ ز آواز پیغاره، آسوده گوش.
 تن آزاد و آباد گیتی بدوی؛ بر آسوده از داور و گفتگوی^(۱)

۸- روله: «روله» در کردی، به معنی فرزند یا گرامی و دل‌بند، به کار برده می‌شود؛ و واژه‌ای است که مهتر به کهنتر از سر مهر می‌گوید. (واژه‌ای چون جانکم، عزیزکم). به گمان بسیار، روله ساختی است دیگر از واژه «رود» در پارسی، به معنی فرزند؛ چنانکه خواجه بزرگ، در بیتی شاهوار فرموده است:
 از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز، کنار دیده من همچو رود جیحون است.

واکه «ل» در کردی همان «د» در پارسی دری است؛ و به جای آن می‌نشیند. نمونه‌هایی از این هنجار زبانشناختی رادر واژه‌های «کلیل» که کردی «کلید» در پارسی است؛ و «دالک» به معنی مادر در کردی می‌بینیم؛ دالک به گمان بسیار کردی «دادک» است که در پارسی دری به معنی دایه و مادر به کار برده می‌شده است. این واژه کهن در «سمک عیار» بدین سان آورده شده است:

شروان بشن گفت: ای سمک!... من دخترم؛ و آن روز که من تو را دیدم بر تو عاشق شدم... و در جهان کس نمی‌داند که من دخترم، مگر دادک من و دایه و مادرم و خادمی که مانده است.^(۲)

در گویش کرمانشاهی دایه و پَرسته‌ای (= کلفت) را که دیری در خانه‌ای فرمان برده باشد و به پیری رسیده، «دادا» می‌گویند. دادک ساختی است دیگر از «دایک» (= دایه) و «داهک» (= داه). «داه» در دری کهن به معنی کنیز و پرستار به

۱- شاهنامه، چاپ مسکو ۱۹۶۶ - ج ۴۰/۱.

۲- «سمک عیار»، به تصحیح روانشاد دکتر پرویز نائل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۲۹۶/۴

کار برده می‌شده است. همه این ساختها از ریشه «دادن» به معنی آفریدن برآمده‌اند؛ بدان سان که در واژگانی چون: «مهرداد» (=مهر آفرید) و «خداداد» (=خدا آفرید) می‌بینیم. در زبانهای ایرانی «د» و «ه» و «ی» به یکدیگر بدل می‌شوند؛ نمونه‌ای دیگر از این بدل شدگی را در «زاد» و «زاه» و «زای» می‌یابیم که سه ساخت از یک واژه‌اند؛ و از زادن برآمده‌اند.^(۱)

بر پایه آنچه نوشته آمد، «روله» در کردی می‌تواند ساختی از «روده» (=رودك) یا رود به معنی فرزند باشد.

۹- اژگل: «اژگل» در گویش کرمانشاهی به کسی گفته می‌شود که ژنده و ژولیده باشد و رفتاری درشت و گران و ناسنجیده داشته باشد. این نام را بیشتر با واژه دیو بر زبان می‌آورند و می‌گویند که: «فلان به اژگل دیو می‌ماند.» می‌توان انگاشت که این نام از «آشگهان» در پهلوی به یادگار مانده باشد که نام دیو سستی و تنبلی و بیکارگی است. این نام در دری کهن در ساختهای «اژکهان»، «اژکان»، «اژهان»، «اژکهن» و «اژهن» به کار برده شده است:

اژکهان: بر وزن پهلوان، به معنی اژکان است که مردم کاهل و باطل و مهمل و بیکار باشد.^(۲)

همین نام را فردوسی بزرگ، در «پادشاهی بهرام گور» و در سخن از خاقان و دستور وی بدین سان به کار برده شده است:

نوندی بیامد ز کارآگهان، که خاقان شب و روز بی اندهان،
به تدبیر نخچیر کشمیهن است؛ که دستورش اژگهل اهریمن است.^(۳)

۱- در این باره بنگرید به «از گونه‌ای دیگر» نوشته میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز ۲۷۱/۱۳۶۸

۲- شاهنامه، ج ۳۹۱/۷

۳- برهان قاطع، جلد نخست ۱۱۶/